

فردوسی و شعر او

- ۳ -

چنین کسی مجلدات کتابش را بر پشت قاطر یا شتری بسته و خود نیز با همه ناتوانی بر اسب یا قاطری سوار با زحمت و مشقت بسیار راه طوس به غزنین را سپرده و بغزنین رسیده و اینک باریافته است و لنگان و عصازنان وارد دربار سلطان گردیده است .

محمود با آن صورت نازیبای معروف با لباس فاخر خنجر جواهر نشان بر کمر و تاج شاهی بر سر بر تخت سلطنت تکیه زده است و میتوان احتمال داد که از شرابخواریهای شب گذشته آثاری در وجناش باقی مانده است ، تنها قلمی چون قلم فردوسی میتواند شکوه و جلال چنین مجلسی را ترسیم و توصیف نماید .

غلامان زرین کمر در مقابل تخت و در دو طرف حضور صف بسته اند و با احترام سلطان ساکت و صامت دست بسینه دیدگان را پائین انداخته صدا از احدی بر نمیخیزد . شعرای درباری با ردهای بلند و کلاههای مخصوص ، طومار بر کمر و عصای مرصع بدست در جای خود در ردیف پرده داران و خنیاگران و شرابداران بر پا ایستاده با کنجکاوای هر چه تمامتر و بایک نوع بیم و هراس درونی که مبادا سلطان شاعر طوس را ببینند و فرد جدیدی بر رقبای آنها افزوده گردد با گوشه چشم متوجه فردوسی بودند . تنها برادر که شتر سلطان نصر بن ناصر - الدین سبکتکین و تنی چند از بزرگان و امیران و سران سپاه و چند تن از ایلچیان و وزیر بزرگ بر کرسیهای جواهر نشان در پای تخت محمود در فاصله های معینی نشسته اند .

وزیر بزرگ احمد بن حسن میمندی بر دیگران مقدم و بتخت سلطان نزدیکتر جلوس نموده است و چون فردوسی در « شاهنامه » از وزیر سابق سلطان فضل بن احمد ابوالعباس اسفرائینی نام برده و از او به نیکی یاد کرده است نسبت بحکیم طوس خاطری چرکین دارد و میتوان احتمال داد که ذهن سلطان را که تعصب مذهبی شدیدی دارد (و یا بملاحظه سیاست نسبت بخلافت چنان وانمود میکند) مشوب ساخته باشد و مثلاً فردوسی را معتزلی و قرمطی معرفی کرده باشد .

آیا به فردوسی اجازه جلوس داده شده یا نه . خدا میداند اما چون پیر و ناتوان بود و آوازه کار می و پنجساله اش بگوشها رسیده بود میتوان احتمال داد که اجازه جلوس یافته و دور از تخت سلطان همچنان عصا بدست بر کرسی ساده ای نشسته باشد .

وزیر اعظم بر خست سلطان در باره « شاهنامه » مطالبی بمرض خاکپای سلطان ملایک پاسبان میرساند ، میگوید سرتاسر داستان پادشاهان باستانی ایران و جنگها و جهانگشایی آنان است که رستم پهلوان زابلی در اغلب آنها رشادتهای عجیب بمنصه ظهور رسانیده است و اجازه میطلبد که چون خود شاعر پیراست و صدای رسائی ندارد قوال درباری یا راوی خود

شاعر شمه‌ای از کارهای رستم را در مجلس بخواند ۱ .

راوی یا قوال با اشاره فردوسی اول یکی از مدایح او را که در «شاهنامه» در حق سلطان محمود و در ستایش او آورده است با آب و تاب هر چه تمام‌تر میخواند و سپس باز با اشاره فردوسی بخواندن رزم رستم با اشکبوس میپردازد ۲ .

نمیدانم که محمود چیز زیادی از آن اشعار فارس دستگیرش میشد یا نه و آیا همچنانکه معروف است فردوسی در حق او گفته «بدانش نبند شاه را دستگاه» درست است یا نه ولی همینقدر است که طبعاً خوش نداشت که در حضور او آن همه از پادشاهان ایرانی و کارهای بلند آنها و از شجاعت رستم سخن رانده شود . او که واقماً مرد جنگی رشید و بی پروائی بود و چنانکه گذشت در جنگهای متعدد هفتاد و دو زخم برداشته بود و شعرا در حق شجاعت و پهلوانی او آنهمه سخنان مبالغه آمیز زده بودند که شمشیر آبدارش گاو و ماهی را درهم میدرد، زیاد رغبتی بشنیدن داستان شجاعت یکنفر پهلوان ایرانی نژاد نداشت . کم کم از گوش دادن با نهمه ایبات پرطنطنه خسته هم شده بود . و آنکه با احتمال قوی خاطر ملوکانه در عین حال مشغول اندیشه‌های بسیار دیگری از رزم و بزم هم بود . هر ساعت از اطراف و اکناف قلمرو و پناور سلطنتش بریده‌های مسرعی میرسیدند و اخبار آشکار و نهان مهمی میآوردند که چه بسا در خاطر سلطان لشکر کشی تازه و گوشمالی گردنکشی را با عزل و نصبهای جدیدی ایجاب مینمود . پس لابد حواس جمعی هم برای استماع چنان اشعاری نداشت . اینجاست که روایت مؤلف مجهول «تاریخ سیستان» تا اندازه‌ای صدق مینماید ۱ . وی در سال (۲۴۵) یعنی سی و چهار سالی پس از وفات فردوسی چنین آورده است :

«ابوالقاسم فردوسی «شاهنامه» بشمر کرد و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی بر خواند . محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ چیز نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست . بوالقاسم گفت زندگانی خداوند دراز باد ، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید . این بگفت و زمین بوسه کرد و بر رفت . ملک محمود وزیر را گفت این مردك مرا بتعریض دروغزن خواند ، وزیرش گفت بیاید کشت . هر چند طلب کردند نیافتند .»

پس میتوان احتمال داد که فردوسی (بتقدیر آنکه روایت بالا مقرون بحقیقتی باشد) در موقع ورود در مجلس سلطان هم زمین را بوسه داده است و اگر واقماً سلطان محمود درباره رستم که در حقیقت آفریده فردوسی است چنین حرفی زده باشد معلوم است که درست بر گه ضعف شاعر طوس بر خورده است و او را سخت آزوده و بیچاره ساخته است ولی اینکه «هر چند طلب کردند» او را نیافتند (لابد برای کشتن و آزار او) بعید بنظر میآید چون فردوسی با آن

۱ - بر روایت دیگری فردوسی بودلف نام راوی خود را هم همراه خود بفرزین برده بوده است و در این صورت ممکن است که بودلف در مجلس سلطان قسمتهائی از «شاهنامه» را خوانده باشد . ۲ - مراجعه شود به «فردوسی و شعر او» در صفحه ۴۳ ،

پیری و سستی و ناتوانی پای فراری نداشت که فرستادگان سلطان نتوانند او را دستگیر نمایند و از این رو میتوان احتمال داد (باز بتقدیر آنکه این روایت اساسی داشته باشد) که زیادهم درصدد دستگیری و آزار او نبوده‌اند و رویهمرفته در این مورد هم مانند صدها و هزاران مورد دیگر باز باید بگوئیم الله اعلم .

مطلبی که در دل من گره شده این است که فردوسی در شاهنامه از حسین قتیب (یا حی قتیب) چند بار اسم برده است و از مساعدتها و آدمیت او ستایش سخن رانده است این شخص از قرار معلوم در طوس یا در آن حدود عامل خراج (باصلاح امروز پیشکارمالیه) بوده است ولی دلم میخواهد بدانم با چنین نام قلنبه‌ای ایرانی و از خودمان بوده و یا از عربها نسبت داشته است . در هر حال چه ایرانی باشد و چه ترك و چه عرب خدا پدرش را بیامزد که مرد نیکوکاری بوده است و بشاعر بزرگ ما كمك میرسانده است .

مشکل دیگری که همواره ذهن مرا آزار میداد این بود که همیشه از خود میپرسیدم که ایران و مخصوصاً خراسان و ماوراءالنهر که از مرکز خلافت امویان و بنی‌عباس آن همه بدور افتاده بود چرا با وجود سامانیان و صفاریان و گردنکشان ایرانی با قدرت و تدبیر دیگری قرن‌ها از عهده بر نیامد که قید رعیت عرب را از گردن خود و ایرانیان بیندازند و مدام ثروت ایران را بدست خود باسم باج و جزیت و سهم خلیفه بصرافت طبع و حتی با هزار سلام و صلوات در مقابل لوا و خلعت و القاب بی‌اساس برطبق اخلاص نهاده از مرز ایران بیرون میفرستادند . این مشکل هم بسرانگشت مشکل گشای استاد مینوی حل گردید . ایشان در جواب این سؤال اشاره بسه نوع اشکال نموده‌اند که بطور خلاصه از این قرار است :

اولا هر يك از این سلسله جنبانها خود را از دیگران برتر می‌شمرد و حاضر نبود با دیگران متحد شود .

ثانیاً هیچیک از ایشان معنی صحیح قومیت و ملیت را نمیدانست و اهالی ولایاتی را که تصرف میکرد گویاً قوم خود نمی‌شمرد و حتی باین اندازه هم که مردم عادی نسبت به گاو و گوسفند و زنبور عسل (ولو از برای نفع شخصی) رحم و مروت میورزیدند رعایت رعیت خویش را نمیکرد که آنها را لاقلاً از برای سود خود نگاه دارد و بمجردی که نقطه‌ای را میگرفتند دست بغارت و نیما میگشودند و اموال و املاک مردم را ضبط میکردند . . .

ثالثاً خود قوم ایرانی یعنی عامهٔ خلایق تصویری از استقلال و آزادی از تسلط بیگانگان نداشتند و چیزی که دوران جمع شوند و بدان وسیله بین ایشان وحدت می‌بهرسد نبود و از گردنکشان و داعیه‌داران ایرانی نژاد چندان حسن سلوکی نمیدیدند و در زیر دستشان حتی امنیت جانی و مالی هم نداشتند . . . خلیفهٔ عرب که در بغداد اقامت داشت همینقدر که مال زکات و خمس و خراج و جزیت و عشر هر ناحیه‌ای میگرفت دیگر با رعایا کاری نداشت (صفحات ۵۸ تا ۶۰) .

استاد مینوی با در جای دیگر از کتاب خود (صفحات ۳۱ و ۳۲) در همین معنی چنین نوشته است :

«نه تنها تا عهد فردوسی ، حتی تا نزدیک به عصر ما ، مفهوم ملیت باین معنی که ما امروز از آن میفهمیم (ناسیونالیسم) وجود نداشت ، تعصب عرق و نژادی و شعوبی و قبایلی بود . . . جنگجویان برای پول و مال بیشتر پیکار میکردند تا از برای ای تعصب قومی . . .»

ما ایرانیان که فردوسی و «شاهنامه» علاقمندیم باید از کسانی که تا کنون از بیگانگان و خودمانی در باره حکیم طوس تحقیقات و مطالعات بعمل آورده اند قدرشناسی نمائیم. استاد مینوی در این زمینه چنین اظهار نظر فرموده اند (صفحه ۵۳) : مقالات جناب آقای تقی زاده در مجله «کاوه» (واژ روی آنها در مجموعه مقالات مربوط به هزاره فردوسی) و مقالات مرحوم قزوینی و رساله حماسه ملی ایران بقلم مرحوم نولد که دانشمند بزرگ شرقشناس آلمانی برای همه کسانی که بخواهند درباره فردوسی و «شاهنامه» او چیزی بدانند و بخوانند و بگویند و بنویسند ضروری و لابد منته است و کسی نیست که در سی ساله اخیر در این موضوع چیزی گفته و نوشته استفاده کامل یا ناقص نکرده باشد .

از این پس نام استاد مجتبی مینوی را هم میتوان براساسی سه گانه بالا افزود و این خود افتخار بزرگی است

**

از «فردوسی و شعرا و» (صفحه ۱۶) را میخوانیم که شاید بتوان آنرا چکیده تمام کتاب دانست :

«فارسی محکمترین زنجیر حلقه ارتباط طوایفی است

که در خاک ایران ساکنند»

پس هر کس بایران علاقمند است و وحدت و استقلال و افتخار آن مردم آنرا خواستار است باید زبان فارسی را عزیز و محترم بدارد و بدان خدمت نماید. استاد مینوی پس از بیان اهمیت زبان فارسی و سیر تاریخی دوسه هزار ساله آن بدین نتیجه میرسد (صفحه ۶۳) که : «فردوسی از برای این زبان فارسی کتاب بزرگی ساخت که آنرا برای ایران میتوان همرتبه قرآن دانست از برای عرب . آنچه او بهمه گرفته بود انجام داد ، اگرما نیز سهم خودرا انجام دهیم شایسته داشتن شاعری بیایه فردوسی هستیم و الافلا .»

این نظرنیز در حکم کلمه قصاری است که جا دارد در بالای تمام کتابهای دستور زبان فارسی دبستانها و دبیرستانها و دانشکدههای ادبیات نوشته شود تا همواره در زیر نظر نوباوگان و جوانان ایرانی باشد .

اینک باید ، دید بیاس احترام فردوسی و مقام رفیع «شاهنامه» قبل از هر کاری چه میتوان کرد ، راه بار استاد مینوی نشان داده آنجا که فرموده است (صفحات ۴۷ و ۴۸) : «چاپهای متعددی که از یکصد و پنجاه سال پیش تا کنون [از «شاهنامه»] کرده اند هیچیک رضایت بخش نیست و حتی نسخ خطی قدیم و معتبر هم نداریم که آنها را بتوانیم ملاک يك چاپ صحیح و معتبر قرار دهیم .»

ما ایرانیان نباید فراموش کنیم که تا کنون بهترین و معتبرترین «شاهنامه»ها را فرنگیها بچاپ رسانده اند و امروز ماخذ و مدرک اساسی ما همان «شاهنامه»ها میباشد . در مقدمه جلد اول از متن انتقادی «شاهنامه فردوسی» که از طرف آکادمی علوم اتحاد شوروی، (سلسله آثار ادبی ملل خاور) (متون سری بزرگ شماره ۲) و از جانب داداره انتشارات ادبیات خاور،

از سال ۱۹۶۰ میلادی بدینطرف در چندین مجلد بطور بسیار دلپسند و مطلوبی بچاپ رسیده چنین میخوانیم :

« دانشمندان جهان بارها در مورد لزوم انتشار متن انتقادی جدیدی از این اثر پر عظمت ، داهیا نه و دارای اهمیت جهانی، که متکی بر اصول علمی و قدیمی ترین و بهترین نسخ باشد تذکار داده اند .

آنگاه در همین مقدمه پس از بیان سعی و کوشش فراوانی که « انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی » در انتشار متن انتقادی جدید « شاهنامه » مبذول داشته است متذکر میگردد که « در حال حاضر ما قدیمی ترین متن شاهنامه را بخوانندگان عرضه میداریم این نخستین مرحله است در تتبع درباره متن این اثر و پایه ای برای تتبع بعدی آن » .

پرسور رستم علی اف از ایران شناسان بنام روسیه شوروی و عضویت هیأت اعزامی روسیه در کنگره باستان شناسان در ایران در مصاحبه ای که در شیراز با خبرنگار روزنامه اطلاعات نموده ۳ بیانات مفصلی درباره « شاهنامه » دارد و از آن جمله درباره فعالیت ایران شناسان شوروی چنین گفته است که :

« این فعالیت ها هنوز اول کار است و « شاهنامه » که يك دایرة المعارف فرهنگ و دانش و هنر و تاریخ قدیم ملت ایران است سالها مطالعه و بررسی لازم دارد تا فهم و درک عمق این کتاب بزرگ میسر گردد و هم اکنون در شوروی کتابی بنام « دشواریهای شاهنامه » بچاپ رسیده است که در آن کتاب بیشتر از ۴۵۰۰ واژه قدیم و اصیل ایرانی که از بین رفته بود دوباره احیا و جمع آوری شده است و البته این کار قطره آبست از آن دریای بزرگی که جهت شناختن و درک صحیح « شاهنامه » باید انجام گیرد و برای این منظور دانشمندان شوروی تصمیم دارند که يك « انستیتوی بین المللی فردوسی » تأسیس نمایند که در آنجا دانشمندان کشورهای مختلف همکاری کنند و غرض از این کار تسریع انجام تحقیقات مربوط به « شاهنامه » میباشد و بعقیده دانشمندان شوروی این انستیتو باید در کشورهای دیگر شعبه های تحقیقاتی داشته باشد .

پرفسور کانکوسی دانشمند روسی و عضو دیگری از هیئت اعزامی شوروی نیز بیاناتی دارد که بسیار شنیدنی است ۵ و از آن جمله گفته است که :

« در اتحاد جماهیر شوروی بیشتر از پنجاه مؤسسه مختلف و پانصد دانشمند و ایران شناس مشغول مطالعه تاریخ و ادبیات و فرهنگ و تمدن قرون وسطی و قرن حاضر ایران هستند و

- ۱ - بمصاحبه خبرنگار اطلاعات در « اطلاعات هوائی » مذکور در فوق مراجعه شود .
- ۲ - استاد مینوی در صفحه ۶۸ کتاب خود مینویسد « مادام که چاپ قابل اعتماد و مبتنی بر نسخ قدیم و صحیح از شاهنامه در دست نداریم در نقل ابیات از چاپهای [فرنگی] مهل و فولرس و مسکو و چاپ بروخیم ... ترکیب میکنیم و بیشتر بچاپ مسکو و حواشی آن تکیه میکنیم .
- ۳ - مجلدات این « شاهنامه » چاپ مسکواز جلد اول تا جلد ششم تاکنون بچاپ رسیده است و جلد های هفتم و هشتم و نهم نیز باید در طی همین امسال (۱۹۶۸ میلادی) پایان برسد و از چاپ بیرون آید .
- ۴ - شرح آن بتفصیل در « اطلاعات هوائی » ، شماره اول اردیبهشت ۱۳۴۷ بچاپ رسیده است .
- ۵ - این رقم در چاپ مطبوعه مشغوش است و درست خوانده نشد .

همکاری دانشمندان ایرانی و شوروی به پیشرفت این مطالعات بی اندازه کمک میکند و تاکنون در شوروی تقریباً در حدود ده هزار کتاب و مقاله و تحقیقات علمی دیگر راجع بایران بچاپ رسیده است.

البته آرزوی ما ایرانیان است که چنین مؤسسه‌ای برای تحقیق در امر «شاهنامه» در خور ایران بوجود آید و مشغول کار باشد ولی نباید فراموش نمود که بمصداق «گفت آن شهری که در وی دلبر است» آن نقطه از کره ارض برای انجام چنین کاری مناسب‌تر است که اسباب کار در آنجا مهیا تر باشد و مرکزیت بیشتری از لحاظ رفت و آمد و دسترسی بآخذ و مدارک و کتابخانه‌های بزرگ و اسباب کار داشته باشد و مسلم است که در هر کجا باشد دانشمندان جوان و نام‌آور ایران امروز نیز در آن سهم بسزائی خواهند داشت.

البته شایسته است که این گفتار دور و دراز را که الحق جادارد خودم درباره آن این بیت را از «شاهنامه» بر زبان جاری سازم که :

« نه پیچی بکاری که کار تو نیست نتازی بدان کوشکار تو نیست

باز با جمله‌ای از «فردوسی و شعر او» پایان برسانیم . استاد مینوی پس از نقل این بیت معروف که میگویند فردوسی در حق سلطان محمود گفته :

«چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شود ،

خطاب به موظفانش چنین فرموده است که ما آنرا خاتمه‌المقال قرار میدهیم :

پیاپی ما که خود را از نژاد شاهان و بزرگان مذکور در «شاهنامه» می‌بنداریم کاری کنیم که شایسته فرزندان خلف باشد . نسخه خوبی از «شاهنامه» فراهم آوریم و چاپ کنیم و بانواع و اقسام صورتهای و به قیمت ارزان در دسترس عموم قرار دهیم و بالاتر از همه اینکه شاهنامه را بخوانیم . (صفحه ۴۸) .

و برسم توضیح فرموده است «حق این است که همتی بکنیم و مبلغ معتنی بهی صرف عکسبرداری از کلیه نسخ خطی قدیمی و جمع آوری آنها بکنیم» و درباره نسخه‌های قدیمی «شاهنامه» تصریح نموده اند که «عکس بعضی از این نسخ در طهران و در کتابخانه‌های شخصی و عمومی ایران هم چند نسخه بالنسبه قدیم موجود است اما در کتابخانه‌های ممالک دیگر هنوز نسخه‌های قدیمیتری هست که باید عکس آنها را گرفت و بایران آورد و وسایل کار را فراهم کرد» (صفحه ۴۷) ،

ای کاش همت بلند و رسای «انجمن آثار ملی» انجام این کار راهم بعهده میشناخت و بازورق زرینی بردفتر مفاخر خود میافزود . با تقدیم توقیر و احترامات فائمه

ژنو - اردی بهشت ۱۳۴۷